

بنام خدا

شرقشناسی

یکی از انگیزه‌های فریب بیشتر دانش‌آموزان و دانشجویان ما ستایشهایی است که شرقشناسان غربی از شعر و شاعری ، صوفیگری و دیگر بدآموزیهای شرقی می‌نمایند. در این زمینه احمد کسروی نخستین کسی است که در نوشته‌های خود به آگاه گردانیدن مردم از سیاستهای آزمندان غربی پرداخته و شرقشناسان بدخواه را رسوا ساخته. این گفتار خواهد کوشید خوانندگان را با سیاست بدخواهانه‌ای که در پشت دستگاه شرقشناسی پنهان بوده و راهنماییهای بی‌مانند احمد کسروی در این زمینه ، آشنا سازد.

آگاه گردیدن غربیان از زندگانی شرقیان ریشه‌اش نخست از حس کنجکاوی آدمی برای آگاه شدن از نادانسته‌ها بوده. بدانسان که ما دوست داریم بدانیم در کشورهای دیگر مردم چگونه می‌زیند و آداب و رسوم و اندیشه‌هاشان چیست و کسانی کنجکاوی را راهنما گرفته به پیروی از آن به آن کشورها سفر کرده سفرنامه و یا کتابهای دیگر می‌نویسند تا هم‌میهنان خود را از «شگفتیهای سرزمینهای دیگر» آگاه گردانند ، به همان سان غربیان نیز به زندگانی شرقیان کنجکاوی نشان داده خواسته‌اند از آداب و رسوم ما آگاه شده و همانها را به غربیان ارمغان سازند.

شرقشناسی بدانسان که امروز شناخته می‌گردد ، با سیاستهای جهانگیری اروپاییها بهم بسته می‌باشد. اروپاییها درپی پیشرفتهای صنعتی سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی ، سوار بر کشتی در جستجوی دو چیز به سرزمینهای دوردست در آمریکا و آفریقا و آسیا دست یافته و مردمان آنجاها را زیردست خود ساختند : یکم ، مواد خام ارزان برای کارخانه‌هاشان تا کالاهاشان هرچه بیشتر تولید

شود و کارخانه‌هاشان از کار بازنایستاد و همچنین بازارهای تازه برای فروش کالاهاشان. ایشان بزودی دریافتند که برای نگهداشتن آن سرزمینها تنها زور بسنده نبوده و باید نیرنگ و سیاست را نیز بکار برد تا از آگاهی و پیشرفت و پیدایش جنبش در آنها جلوگیری شود. آزمندان اروپایی ، در این راه نیازمند شناخت مردم این سرزمینها و آگاهی از کیش و زبان و تاریخ و اندیشه‌ی آنها بودند.

« پیداست که شرقشناسی نتیجه‌ی چشم دوختن دولتهای اروپایی بکشورهای شرقی بوده. چون خواسته‌اند شرقیان را زیردست گردانند ، خواسته‌اند کردار و رفتارشان از روی بینش باشد و نیاز دیده‌اند که کیشها و زبانهای توده‌های شرقی را بشناسند ، از تاریخهای ایشان آگاه باشند ، خویها و خیمهاشان بدانند. شرقشناسی از اینجا پدید آمده و خود دستگاهی گردیده که هم سودها و هم زیانها (برای شرقیان) از آن برخاسته. زیرا از یکسو از جستجوهایی که درباره‌ی زبان و تاریخ و مانند اینها کرده‌اند دانستنیهای بسیار ارجداری را بدست آورده‌اند که شرقیان از آنها بهره می‌جویند. از یکسو بسیاری از آنان از آگاهی و دانش خود سود جسته بفریفتن شرقیان و گمراه گردانیدن آنان کوشیده‌اند». (در پیرامون ادبیات ، سات ۷۷ از ۹۹)

فرمان مورخ ۱۳ جولای ۱۸۱۰ جرج سوم پادشاه انگلیس به سرگور اوزلی فرستاده‌ی این کشور به ایران در دوره‌ی فتحعلی‌شاه قاجار ، سندی است که روش کار دستگاه سیاسی انگلیس را درباره‌ی ایران روشن می‌سازد.[۱] در بند نُه این دستور چنین آمده :

«... هر گونه گزارش درباره‌ی عادات و سنن و رسوم و خلقیات ایرانیان و اطلاعات تجارتی ، تاریخی و مخصوصاً آثار باستانی ایران مورد علاقه‌ی ما می‌باشد. بشما اختیار داده می‌شود هر شخصی را که برای بررسی و تحقیقات لازم می‌دانید خواه ایرانی خواه اروپایی با هزینه‌ی دولت در ایالات مختلف و یا در هر نقطه‌ای که شما مناسب می‌دانید در آنجا معلوماتی بدست آید با نظر خودتان استخدام نمایید ...»

و در بخشی از بند دهم نیز چنین آمده :

«هرگاه شما عملی دانستید هر گونه کتب خطی کمیابی را بزبان فارسی و عربی که بتوان بقیمت مناسب بدست آورد خریداری نمایید بشما اختیار داده می‌شود که در این راه مفید در حدود ششصد پاوند طلا در سال خرج کنید ... شما باید سعی کنید از ایالات و شهرها و بقایای آثار قدیمی ایران نقشه‌برداری نمایید و در ضمن تصاویری از آثار باستانی تهیه کنید ...»

۱ـ علی مشیری «اوضاع سیاسی ایران بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۱۰ میلادی ...» ، مجله‌ی وحید سال پنجم شماره‌ی یکم.

بدینسان با آمدن نخستین سفرا و هیأتهای نمایندگی کشورهای اروپایی به ایران ، شرقشناسی یا ایران‌شناسی نیز آغاز می‌گردد و شرقشناسانی که در خدمت دستگاه سیاست استعماری بوده‌اند به جستجو و گردآوری آگاهی در پیرامون زبانها ، کیشها و اندیشه‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ می‌پردازند.



جرج سوم



سر گور اوزلی (Sir Gore Ouseley)

با پیدایش دستگاه شرقشناسی در خدمت وزارت خارجه یا سازمانهای جاسوسی کشورهای اروپایی ، آزمندان غربی به زودی با کیش انبوه ایرانیان یعنی شیعیگری و بدآموزیهای کشور ویران‌کن آن آشنا شده ، به نیروی آخوندهای شیعی در ایران پی برده و گمراهیها و بدآموزیهای کشور برانداز دیگری را مانند صوفیگری ، شعر و شاعری و باطنیگری و کینه‌هایی را که از رهگذر جدایی کیشهای گوناگون میان مردمان پدید آمده ، می‌شناسند و از این آگاهیها در راه نادان و پس مانده نگهداشتن ایران و دیگر توده‌های شرقی بهره می‌جویند. انگیزه‌ی پشتیبانی غربیها بویژه انگلیسیها از ملایان و تعیین بودجه برای آخوندهای عراق عرب و پخش کردن پول میان آنها در دوره‌ی قاجار و ستایش از شاعران و صوفیان و دیگر بدآموزانِ دوره‌های زبونی ایرانیان همین بوده.

کسروی در این زمینه چه نیک می‌گوید :

«یک دسته‌ی دیگر (از ستایندگان حافظ) شرقشناسان اروپایند. اینان بدخواهان شرقند. اینان دوست می‌دارند که همه‌ی شرقیان همچون حافظ باشند که به یک کنج خرابات بس کرده با باده و ساده روز گذرانند و جهان و دارایی آن را بآزمندان اروپا و آمریکا بازگزارند ، دوست می‌دارند که همه‌ی شرقیان پیروی از حافظ و خیام کرده کوشش و تلاش را بیهوده شمارند ، دوست می‌دارند که شرقیان بدستور خراباتیان جهان را هیچ و پوچ شمارند و دم را غنیمت دانسته در اندیشه‌ی گذشته و آینده نباشند ، دوست می‌دارند آنان خودشان پیاپی ماشینها سازند ، افزارهای گوناگون جنگی پدید آورند ، از جوانان ، سربازان و هوانوردان و چتربازان پرورند ، ولی شرقیان همچون حافظ و خیام و سعدی جز درپی سخنبازی و قافیه‌پردازی نباشند. خودشان اگر یک دشمنی رخ نمود زنان و مردان دست بهم داده شرق و غرب را بتکان آورده در چند جا فرونت[= جبهه] برانگیزند. لیکن شرقیان دست بدامن شکیبایی زنند و چنین خوانند :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	کز اثر صبر نوبت ظفر آید

یا گناه را بگردن خدا انداخته چنین گویند :

گر رنج پیشت آید گر راحت ای حکیم	نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

تنها حافظ و دیوان او نیست ، این شرقشناسان هرچه را که مایه‌ی درماندگی یک مردمی تواند بود از دیوانهای حافظ و خیام و سعدی و مولوی و از صوفیگری و خراباتیگری و کیشهای گوناگون و مارپرستی و گاوپرستی و جوکیگری و روضه‌خوانی و مانند اینها می‌ستایند و برواجش می‌کوشند. زیرا همینها برای اروپا بیش از ملیونها سپاه کار می‌کند. همان دیوان حافظ به تنهایی بیش از یک‌ملیون سپاه بکار آنان می‌خورد.

داستان آنان با این رفتار خود داستان آن ماهیگیرانیست که نمی‌خواهند بخود رنج دهند و ماهیها را یکایک گیرند ، و می‌خواهند کاری کنند که صد صد و هزار هزار شکار کنند ، و اینست بآب زهر می‌ریزند که ماهیان بخورند و گیج شده خود را بکنار زنند ، و آنان پیاپی گرفته رویهم چینند. در جایی که می‌توان توده‌هایی را با بدآموزیها گیج و درمانده گردانید ، که ملیونها و صدملیونها را زبون و زیردست خود ساخت چرا نکنند؟!..»

(حافظ چه می‌گوید؟ ، سات ۲۹ از ۳۱)



جنبش مشروطه در ایران ، تکان و شور بیمانندی برای آزادیخواهی و میهن‌پرستی پدید آورده بود و در نتیجه‌ی آن یک دسته جانباز دلیر بنام «مجاهدان» پدید آمدند که می‌توانستند راه تاریخ ایران را گردانیده و کشور را بسوی پیشرفت و آزادی و استقلال به جنبش درآورند. دولتهای روسیه و

انگلیس این جنبش را به زیان سیاستهای خود در ایران و آسیا شناختند. روسیه از گسترش انقلاب به قفقاز و دیگر سرزمینهای زیردست خود و همچنین از دست دادن نفوذ خود در ایـران بـیم داشـت و انگلیس هم گسترش جنبش را به هندیان و افغانـان و از دسـت دادن نفـوذ و سـود خـود در ایـران نمی‌خواست. در این میان دولت روسیه‌ی تزاری برای ریشه‌کنی شور انقلابی مشروطه‌خواهی از ایران ، زور بکار برده و به لشکرکشی و دادن التیماتوم و بستن مجلس و دار کشـیدن مشـروطه‌خواهان روی آورد ولی دولت انگلیس راه نیرنگ را برگزید و کوشید از آن راه جنبش مشروطه را از کـار انداختـه و آتش انقلاب و آزادیخواهی را در ایران خاموش سازد.

این سیاست بدخواهانه می‌بایست بدسـت برخـی شرقشناسـان و همکـاران ایرانـی آنهـا و از راه برنامه‌های وزارت معارف (وزارت فرهنگ بعدی) پیش رود.

> «همگی می‌دانیم در ایران پیش از مشروطه شاعران جایگاهی نمی‌داشتند و ارجـی بآنهـا گزارده نمی‌شد. سپس در جنبش مشروطه هرچه خوارتر و بی‌ارجتر گردیدند و یکی از سخنانی که بزبانها افتاده بود مایه‌ی بدبختی بودن شـاعران چـاپلوس و ستایشـگر می‌بـود و گفتـه‌های سعدی و دیگران درباره‌ی پادشاهان با ریشخند یاد می‌شد.
>
> لیکن سپس که پرفسور براون و دیگر شرقشناسان بستایشهایی از آن شاعران پرداختند و چند کتاب نوشتند در اندک‌زمانی در شهرهای ایران تکانی پیدا و دلبستگی بشاعران پدید آمد ، و همان شاعران یاوه‌گو از بزرگان شمارده شدند و نام «مفاخر ملی» پیدا کردند و کتابهای آنها بنیاد فرهنگ ایران گردید». («فرهنگ چیست؟» نشر اینترنتی ص۲۹)

از همین زمانست که ستایش از شـاعران و صـوفیان و دیگـر بـدآموزان آغـاز می‌گـردد و چـاپ کتابهای صوفیان و شاعران دوره‌ی ننگ‌آور مغول و تاتـار در ایـران رواج می‌یابـد و شـعر و ادبیـات و سخنان بی‌سرو بن صوفیان و امردبازی دوره‌ی ترک و تاتار در کتابهای درسی مدارس گنجانیده شده و به نورسان ایرانی آموزش داده می‌شود. ادوارد براون انگلیسی ، حسن تقی‌زاده ، محمدعلی فروغی ، علی‌اصغر حکمت ، محمد قزوینی ، عیسای صدیق و بسیاری دیگر در خدمت این سیاسـت درآمدنـد. اینکه انبوه ایرانیان حافظ و سعدی و مولوی و خیام و ملاصدرا و دیگر بـدآموزان گمـراه را «مفـاخر ملی» می‌شناسند و از ایشان به بزرگی یاد می‌کنند و گمان دیگـری هـم دربـاره‌ی آنهـا نمی‌برنـد ،

نتیجه‌ی همان سیاستی است که بیگانگان و همکاران ایرانی آنها برای از کار انداختن انقلاب مشروطه ، در وزارت معارف و از راه آموزشهای مدارس و چاپ کتاب پیش بردند وگرنه فهمیدن زیان این بدآموزیها دشوار نیست و هر کسی فهم و خرد آزاد خود را بکار اندازد به آن پی می‌برد.

این سیاست بدخواهانه پس از مشروطه نیز دنبال شده و همچنان در کار است و نشانه‌های آن را می‌توان دید. یک روز ادوارد براون انگلیسی به رواج شعر و شاعری و نادانیهای کهن می‌پرداخت و روزی دیگر لویی ماسینیون فرانسوی حسین منصور حلاج را به ایرانیان می‌شناسانید و دیگر روز هانری کُربَن با گزافه‌گوییها و یاوه‌بافیهای خود درباره‌ی شیعیگری و فلسفه ، باد به آتش بدآموزیهای مغزآشوب می‌زد. گاهی با نگارش کتاب بدست شرقشناسان و همکاران ایرانی آنها و گاهی با ساخت برنامه‌ی تلویزیونی درباره‌ی خیام و مولانا در تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی این سیاست دنبال می‌شود و خواست از همه‌ی اینها آنست که این توده همچنان در گمراهی و نادانی غوطه خورد تا اروپا و آمریکا و روس بآسانی و کمترین بها به تاراج کانها و داراک این کشور بپردازند.



خیابان ادوارد براون در تهران



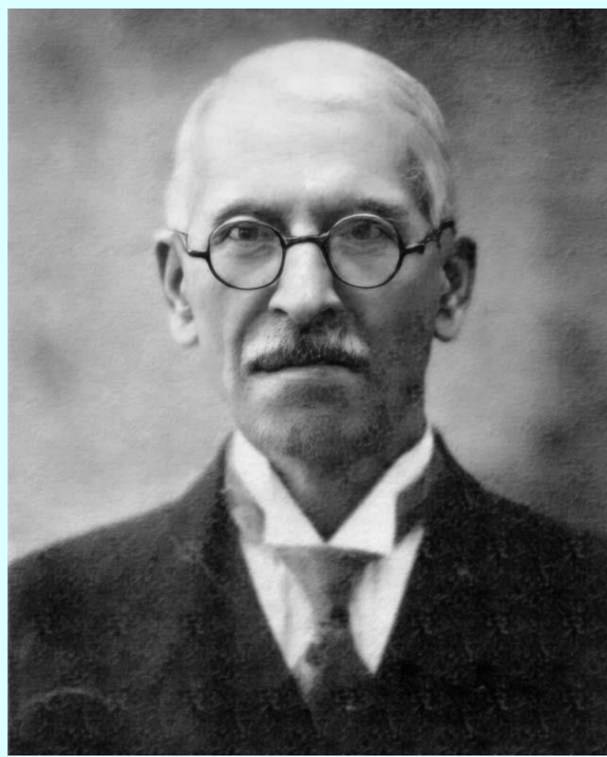
ادوارد براون و عیسای صدیق ، دانشگاه کیمبریج ۱۹۱۷ م.



حسن تقی‌زاده



محمدعلی فروغی



محمد قزوینی



علی‌اصغر حکمت

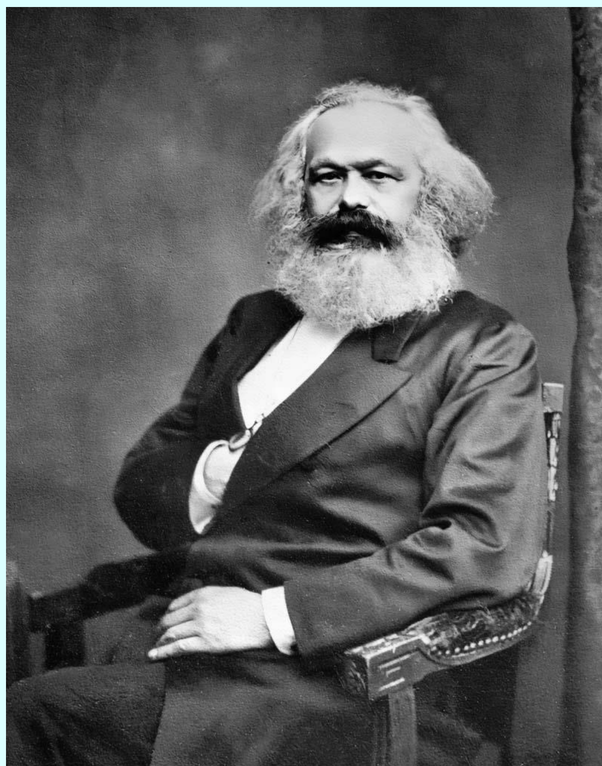
ما برآنیم که بزرگترین شُوَند (= سبب) بـدبختی و پس‌مانـدگی ایـران و کشـورهای ماننـد آن ، بدآموزیها و گمراهیهای یادشده است و نخستین چاره‌ی آن نیز تغییر اندیشه و آیین زندگی مـردم از راهِ برانداختن بدآموزیها و جایگزین ساختن حقایق و آیین زندگی خردمندانه می‌باشد.

در زمانی که احمد کسروی ـ آن پاکمرد ایرانی و راهنمای بیمانند ـ این سخنان را می‌نوشت ، در نتیجه‌ی بیسوادی توده‌ی انبوه ، کارشکنیِ دست‌اندرکارانِ سیاستِ بدخواهانه و برانگیختنِ آخوندها و پیروان عامی و نادان آنها بجنایت و انگیزه‌های دیگری ، از انتشار گسترده‌ی این حقایق جلوگیری شد.



هانری کُربَن

یک انگیزه‌ی دیگر که در یک دوره‌ای بخش بزرگی از جوانان و درسخواندگان ایران را از راه بدر برد و مانند پرده‌ای در جلو بینش بسیاری افتاد و جا دارد در پایان این گفتار یادی هم از آن شود ، «مارکسیسم» بود. چگونگی آنکه کارل مارکس با اینکه خود فیلسوفی ماتریالیست (مادی) بود و به هستی خدا و حقایق دینی باوری نداشت و مذهب را افیون مردم می‌دانست ، با اینحال بر فیلسوفان مادی پیش از خود برای نبرد با مذهب خرده می‌گرفت و آن را بیهوده می‌شمارد. زیرا وی برآن بود که مذهب و شیوه‌ی اندیشه‌ی مردم در هر دوره‌ای ، نتیجه‌ی چگونگی کار ، تولید و مالکیت وسایل تولید است و هر تغییری در وضع اندیشه و مذهب مردم مستلزم تغییر در شرایط اقتصادی جامعه (کار و مالکیت) می‌باشد. وی شرایط اقتصادی را «زیربنا» و مذهب و حقوق و اخلاق را «روبنا» می‌نامید.



کارل مارکس

کسروی با بینش ژرفی که داشت ، در همان زمان به نارسایی این اندیشه پی برده و غلط بودن این پندار پیروان مارکس را یادآور شده بود :

«کسانی که در ایران هواداری از سوسیالیزم و کمونیزم نشان می‌دهند گاهی در ایرادهای خود بما چنین می‌گفتند : «این گمراهیها که شما می‌شمارید همه از نیازمندیهای مادّی برخاسته ، همه نتیجه‌ی بینواییست. ما چون راه زندگانی را بهتر گردانیده توده را از نیازمندیها بیرون آوریم ، آن گمراهیها نیز از میان خواهد رفت». می‌خواستند با این سخن رفتار و کوشش خود را بهتر از رفتار و کوشش ما وانمایند.

ولی این سخن بیپاست. نه آن راستست که این گمراهیها از نیازمندیهای مادّی برخاسته و نه این راستست که با بیرون آمدن از نیازمندیهای مادّی این گمراهیها نیز از میان خواهد رفت.

ما روشن گردانیده‌ایم که آدمی از نهاد خود گمراهی‌پذیر است ، چه نیازمندیهای مادّی باشد و چه نباشد ، راه گمراهی بروی او باز است. چاره نیز جز روشن گردانیدن آمیغها[=حقایق] و نشان دادن راهی درست نمی‌باشد. در ایران ما اگر بکوشیم و آئین سوسیالیزم و کمونیزم را روان گردانیده مردم را از بینواییها بیرون آوریم ، این گمراهیها و پراکندگیها و نادانیها بحال خود خواهد ماند و تا یکسره بآنها نپردازیم و چاره نکنیم از میان نخواهد رفت.» (در راه سیاست ، گفتار ۴۲ ، سات ۷۷ از ۹۰)

همچنین در کتاب «سرنوشت ایران چه خواهد بود؟» چنین می‌گوید :

«یک توده نخست باید حقایق اولیه‌ی زندگانی را بفهمد تا نوبت باصلاح معاش کارگرانش رسد. آن کارگری که شما برای اصلاح معاش او می‌کوشید در توی خرافات غرقست و دست و پا می‌زند. آن کارگر آماده است سعادت خود و خانواده‌اش را به یک عقیده‌ی خرافی قربانی سازد. آن کارگر آماده است بعنوان آنکه شما بروضه‌خوانی عقیده ندارید و به تکیه احترام نمی‌گزارید ، بر شما بشورد و آن غائله‌ی اصفهان را برپا گرداند.

آن روستایی که شما خود را حامی او گردانیده‌اید ، در توی نادانی تا گلو فرورفته و از زندگانی چیزی نمی‌فهمد. شما می‌توانید با سخنانی او را تحریک کنید که به ارباب دخالتی در عایدات ندهد ، می‌توانید تفنگ بدستش بدهید که گماشتگان ارباب را بکشد. ولی اینها حال او را اصلاح نخواهد کرد و از او دهقانی که همسر [=هم‌مرتبه‌ی] دهقانان آلمان و فرانسه باشد پدید نخواهد آورد ...

در این باره با سران حزب توده گفتگوهایی رفته است. آنان دو عذر می‌آورند :

یکی آنکه همه‌ی گرفتاریها نتیجه‌ی فقر و احتیاجست. ما اگر باصلاحات اقتصادی موفق شویم و مردم را از فقر نجات دهیم بدبختیها از میان خواهد رفت. وقتی هم در این باره اصراری داشتند و در روزنامه‌های خود گفتارها می‌نوشتند. ولی این اشتباه است و هیچگاه از اصلاح معاش مردم ، دردهای دیگر چاره نخواهد پذیرفت. این حرف را کسانی توانند پذیرفت که از گرفتاریهای اساسی این توده (که من در اینجا از ورود بذکر آنها خودداری نمودم) ناآگاه باشند ...

دیگری آنکه می‌گویند : ما عجالتاً باید مردم را بر سر خود گرد آوریم و نیرو تهیه کنیم و رشته‌ی حکومت را بدست خود گیریم ، آنوقت خواهیم توانست باصلاحات دست بزنیم و هرچه خواستیم انجام دهیم. ولی اینها اشتباه است.

این سخن در ایران شیوع پیدا کرده : «باید کاری کرد و قوه را بدست گرفت. آنوقت می‌توان هر کاری کرد.» صدها جوانان فریب این را خورده‌اند و کار بجایی رسیده که فلان مرد برای امامزاده داوود راه می‌سازد چرا که از آن راه مردم خرافه‌پرست عامی را فریب دهد و بسر خود گردآورد و بوکالت مجلس رسد ، و این را سیاستی می‌شمارد. ولی اینها بسیار خامست. مردمی را که شما اغفال کنید و بسر خود گرد آورید ، نیرویی از آنها پدید نخواهد آمد ... مردمی که از مقاصد شما آگاه نیستند و با آن علاقه‌مندی بسر شما گرد نیامده‌اند ، شما نخواهید توانست در راه اجرای آن مقاصد بکارشان وادارید. بلکه همیشه ناچار خواهید بود مقاصد خود را از آنها پوشیده دارید. همیشه ناگزیر خواهید بود با نادانیها و خرافه‌پرستیهای آنها مماشات کنید ...» (سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ ، سات ۱۲ و ۱۳ از ۴۶)

پیدایش احزاب مارکسیست در ایران سد دیگری بر سر راه گسترش اندیشه‌های بیهمتای کسروی گردید. در نتیجه‌ی این پندار غلطِ مارکس و پیروان وی و برخی انگیزه‌های فرصت‌طلبانه‌ی

دیگر ، به هشدارهای کسروی در پیرامون سرچشمه‌ی بدبختیهای ایران و زیان و آسیب بزرگ کیشها و بدآموزیهای رایج بویژه زیان ملایان شیعه ، پروایی نشد و در یک دوره‌ای نیروهای بسیاری از جوانان در راههای پوچ و کجی هدر رفت. این پندار بیپا و فرصت‌طلبی و نادانی پیروان مارکسیسم در ایران ، آنها را بدانجا رسانید که برای براندازی شاه ، که او را «نوکر سرمایه‌داری و امپریالیسم آمریکا» می‌نامیدند ، با ملایان همدست شدند و از جمهوری اسلامی و ولایت فقیه و امامت امت هواداری نمودند.

چگونگی رفتار سیاسی برخی پیروان مارکسیسم در ایران و نتیجه‌ای که از آن ببار آمد ، آزمایش دیگری شد که راستی و درستی اندیشه‌های کسروی را درباره‌ی سرچشمه‌ی بدیختیهای ایران و راه چاره‌ی آنها از یکسو و نارسایی و کجی ایدئولوژیهای دیگر را از سوی دیگر ، بخوبی نشان داد. این آزمایش تاریخی ، گواهی دیگر بر سخن آن راهنمای بزرگ است که نوشته : «پیشامدهای جهان پایَندان (ضامن) پیشرفت ماست». (خدا با ماست ، سات ۲۰ از ۲۲)

این گفتار در اینجا پایان می‌یابد ولی ما در این زمینه سخنان بیشتری داریم که رفته‌رفته در کانال خواهیم آورد.

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://t.me/kasravi_ahmad
همبستگی با ما https://telegram.me/PakdiniHambastegibot